

عنوان مقاله:

برده‌داری مدرن جهانی

تحقیق و نگارش:

رئوف خلیل آقایی (Roauf Khalil Aqayi)

انتشار:

چاپ شده در ماهنامه‌ی مهاباد - ۱۳۸۴ خورشیدی

توجه:

مطالب موجود در این مقاله بر اساس تراوشات ذهنی، تجارب و پژوهش‌های شخصی نگارنده می‌باشد. قابل ذکر است که اخذ و اقتباس آن در صورت وجود منابع دیگر به هیچ وجه آگاهانه صورت نگرفته و هرگونه مشابهات احتمالی، کاملاً اتفاقی می‌باشد. نقل و اقتباس مطالب، با ذکر نام مقاله‌نویس و آدرس وبسایت و مأخذ و منبع، کاملاً آزاد و بلامانع است.

از کودکی شرطی شده‌ایم که هر کدام از ما موجودی با ارزشیم، اما! به شرطی که پیرو قوانین حاکم باشیم، پول معیار ارزش‌گذاری باشد، فلان زبان و فرهنگ خمیر مایه‌ی اندیشه و رفتار و گفتارمان گردد و

...

و به طور کلی ما کاملاً آزاد و در امنیت و رفاهیم ولی در چارچوب قالب آزادی و امنیت و رفاهی که مخصوص دیگری است و نه تنها نمی‌تواند برای زندگی ما ارزشی داشته باشد، بلکه در تضاد با آن هم واقع می‌گردد. بر این مبنا اگر در صدد برآییم تا قوانین حاکم را تجزیه و تحلیل کنیم و یا ثابت کنیم مثلاً پول غل و زنجیری پنهانی برای برده‌داری پیشرفته‌ای است که توسط حاکمان به ما هدیه می‌گردد و...، ما چه از طرف کسانی که ارزش‌ها را برایمان قالب‌بندی می‌کنند و چه از سوی افرادی که چارچوب معیارهای خود را براساس ارزش‌های غالب (هر چند ساختگی و غیر واقعی) بنا نهاده‌اند، شاید با بی‌توجهی و حتی اصطکاک فکری و اعتقادی روبرو گردیم، زیرا در شرایطی که محک ایشان ارزش‌هایی است که ما واقعیت آنها را زیر سوال می‌بریم، کاملاً عادی است که این محک کلیشه‌ای اجتماعی قادر به تأیید این نظرات نباشد

...

درکل تمامی گروه‌ها و حاکمان می‌گویند: شما آزادی و پنهانی به ما یادآور می‌شوید؛ به شرطی که برده‌ی ما باشید ...

ما به دنبال آزادی هستیم و حال آنکه چارچوبی را که در راه نیل به آزادی مبنا قرار می‌دهیم، خود برخاسته از نقض آزادی است. مثلاً در برخی از جریان‌های آزادی‌خواهی رهبر به چنان محبوبیتی دست می‌یابد که به معشوقیت خدای‌گونه‌ی پیروان خود می‌رسد و چنان مورد ستایش قرار می‌گیرد که رهروانش آزادی را عصاره‌ی وجود او به شمار آورده و آزادی خود را در گرو پیروی از او می‌دانند، غافل از اینکه بردگی را با نقاب خوشبختی و موفقیت و بجای آزادی، به جان می‌خرند.

و یا معیار ارزش‌گذاری ضدارزشی همچون پول را به عنوان وسیله‌ای جهت افزایش اختیارات و آزادی بکار می‌گیریم و این در صورتی است که در عمل پول فیلتری است برای کنترل آزادی‌های به رسمیت شناخته نشده‌ی ما که بدین گونه توسط حاکمان اعمال می‌گردد؛

۱- به رسمیت شناخته نشدن آزادی و حق انتخاب و عدم امنیت نامشروط فرد از سوی حاکمان

۲- آزادی مشروط با ارایه و ترویج پول

۳- پذیرش و بهره‌مندی از پول جهت توانایی تأمین نیازها

و در این شرایط با سعی در گسترش حدود اختیارات و کسب منافع بیشتر ناخودآگاه حاکمیت معیار پولی را تثبیت و ترویج نموده و در واقع بیشتر متضمن بردگی (یا آزادی مشروط) خود می‌باشیم.

در این روند برخی در صدد به رسمیت شناساندن (و یا کسب) آزادی برآمده و جهت تحقق آن (بدون شناخت ماهیت معیار پول)، همانند دیگران پول را وسیله‌ای در مسیر این مهم به شمار می‌آورند، غافل از اینکه عملاً با بهره‌مندی و پذیرش بیشتر پول، بیشتر هم شاهد خنثی شدن آزادی‌های نامشروط شان می‌باشند، در ادامه جهت اثبات بی ارزش بودن پول بهتر است به این مطلب اشاره نماییم که؛ با بهره‌گیری از پول، می‌توان پول را زیر سوال برد و این که بتوانیم توسط یک ارزش به نفی همان ارزش نائل گردیم، خود دلیلی است بر بی اعتباری آن ارزش و در اصل غیر واقعی و ساختگی بودن آن (رج به ماهنامه‌ی مهاباد / ش ۱۷ / ص ۵۸ / پول انرژی یا انرژی).

گذشته از اعتبار ارزشی، پول بدون معیار و مبنای مشخصی، کیفیت‌ها را براساس کمیت طبقه‌بندی می‌کند، لذا برای شناسایی معیار ارزشی واقعی که بتواند روابط روشنی را میان مثلاً دو ماده‌ی متفاوت و یا اصلاً کمیت و چگونگی همبستگی مواد و افکار و احساسات و توانایی‌ها و...، مشخص کند، ناشناخته مانده است. همچنین برای شناخت یک ارزش و قانون مشترک که بتواند به صورتی آگاهانه، مدلل و عملی مبنا و بیانگر نسبت هماهنگی میان آنها باشد، پژوهش در مورد تناسب وجود را راهگشا می‌بینیم.

در خصوص روابط، ما شاهد تأثیرگذاری مستقیم شرایط موجود و اطرافیان بر خود و شرایط و وضعیت افراد خارج از محیط ولی به شیوه‌ای غیرمستقیم که در حیطه‌ی فهم ما قرار می‌گیرند، هستیم و از نظر همبستگی به نوعی منکر وجود روابط میان افراد، شرایط و... می‌باشیم و دلیل خود را بدین گونه عنوان می‌نماییم که مثلاً وقتی فردی در مکانی دیگر و بدون اطلاع ما لذت و رنجی می‌برد، ما قادر به درک آن نیستیم. در این خصوص لازم به ذکر است که با وجود عدم درک مستقیم آن اوضاع، متوجه نتایج مثبت و یا منفی آن می‌گردیم که بر اختیارات و به گونه‌ای ظاهراً نامربوط بر شرایط و وجود ما تأثیر می‌گذارد و با دقت در این مسئله درمی‌یابیم که رابطه‌هایی در میان است ولی محدودی ادراک ما از آن اندک و در چارچوب حواس پنجگانه محصور می‌باشد.

بیشتر ما در آرزوی آزادی نامحدود فردی پیگیر فعالیت‌های مستقیم یا غیرمستقیم گوناگونی در این خصوص می‌باشیم و این در حالی است که در کل مرز و محدوده‌ی خاص اختیارات فردی شناخته شده نیست و اعمال فردی ما کمابیش در زندگی افراد دیگر تأثیرات منفی یا مثبتی برجا می‌گذارد (و به عکس).

با وجود ابهام در آزادی و آزادی‌خواهی و به طبع آن رکود موفقیت عملی در جهت دموکراسی فراگیر و عدم تحقق حقوق بشر، شاهد ناکارآمد بودن واقعی ایده‌ی غالب ((آزادی گرایی)) در مقابل ((سلطه طلبی)) می‌باشیم. سلطه گرایی فردی یا جمعی که در آن اصول و معیارهای فرد و یا افراد خاصی (مستقیم یا غیرمستقیم) بر دیگران تحمیل می‌گردد، و نشانه‌ی بارز آن قوانین دولت‌ها و گروه‌های حاکم اجتماعی (سیاسی، مذهبی و...) می‌باشند که با هدف شکوفایی و پرورش وحدت جمعی و ملی برپا گشته‌اند، غافل از اینکه وحدت جمعی در اوج شکوفایی و رشد استقلال فردی افراد به ظهور می‌رسد؛ و بر این اساس همگرایی و اجتماعی بودن ما به خصوص در جوامع وابسته و نیازمند، تزویری بیش نیست که با پرنرنگ شدن هویت فردی بر مبنای پیشرفت در مسیر استعداد و علایق می‌تواند به واقعیت گراید. ندای آزادی‌خواهی

نوعی جبهه گیری و ایستادگی در مقابل سلطه طلبی است و در هر صورت راه حل نیست. آدمی در صورتی که استقلال طلب و پیشرو باشد و از اصلاح عادی اجتماع در مسیر عدالت و آزادی نا امید گردد، متمایل به فعالیت‌های سیاسی می‌گردد و در این شرایط با وجودی که فرد ابراز وجود نموده و احساس رضایت و سرزندگی خاصی می‌نماید ولی تغییرات بنیادینی در جهت رشد اجتماع واقع نمی‌گردد.

ما اسیر در زندانی هستیم که زندانبانانش خود در بند آیند .

زمانی بردگی فردی جزو محاسن بود و در زمانی دیگر برده‌داری در ریز افتخارات به شمار می‌آمد. سپس نگرش جهانی منقلب شد و بردگی فردی (در کل) از ریشه و بنیان برچیده شد ولی ابر برده‌داری مدرن جمعی آسمان نه چندان آفتابی آزادی فردی را چنان تیره و تار ساخت که اکنون با گذشت قرن‌ها هنوز از اسارت جمعی خود بی‌خبریم.

و حال آزادی‌ای که در اندیشه‌ی ما می‌گنجد تغییر ابرهایی است که بر جهان ما سایه افکنده و این در حالی است که از وجود خورشید بی‌خبر مانده‌ایم و روشنایی روز را حاصل نورافشانی (توهمی) ابرها می‌دانیم. شاید اکنون خنده‌دار باشد ولی به زودی لحظه‌ای خواهد رسید که از ابرها و مرزهای دروغینی که میان انواع ابرها را تقسیم‌بندی کرده است چیزی جز یک خاطره برجای نخواهد ماند و شاهد درخشش مستقیم خورشیدی خواهیم بود که در پهنای آسمان یگانه‌ی جهان، به تساوی بر گسترده‌ی جهان بتابد، همچنان که قبل از این هم تابیده ولی با چشمان بسته‌ی ما مواجه شده بود. مثال ابرهای مورد بحث هم دولت‌ها و حکومت‌های فردی و گروهی است. و در آینده‌ای نه چندان دور شاهد انحلال بردگی مدرن جهانی می‌باشیم. بردگی‌ای که اکنون آنرا (همانند بردگی فردی گذشته) جزو ملزومات اجتماعی خویش می‌دانیم و در روزگاری دیگر حتی خاکسپار خاطره‌ی شومش خواهیم شد.